



فرضیه‌های اقتصاد نولیبرالی در بوته نقد

آیا بازار آزاد پیش شرط دموکراسی است؟

بخش 1

در این سلسله مقاله‌ها سعی شده خطاهای موجود در برداشت اقتصاددانان بازارگرای موسوم به نولیبرال به اختصار به بحث گذاشته شود. تردیدی نیست که هر کدام از موارد بحث شده خود موضوع مقاله تفصیلی مجزایی است. بنابراین، امیدوارم خواننده علاقه مند و نکته سنج، پرداختن به تمام این موارد - که از منظری ریزتر به لزوم ارتباط موضوعی نزدیکی در میانشان نیست - را حمل بر بی توجهی این قلم نگذارد. در اینجا، هدف ارایه‌ی تصویری از جنبه‌های مختلف مورد تاکید اقتصاددانان مذکور و نقد آنها از منظر اقتصاد دگر اندیش است. این جنبه‌ها را می‌توان در قالب فرضیه‌های زیر صورت بندی کرد:

1. بازار آزاد پیش شرط دموکراسی و آزادی است؛

2. بازار آزاد پیش شرط کارایی و توسعه اقتصادی است؛

3. بازار آزاد در گذر زمان توزیع درآمد را بهتر می‌کند؛

4. مداخله‌گرایی علت اصلی رانت جویی و مقاسد اقتصادی است؛

5. بازار نهادی فارغ از ساخت قدرت حاکم بر جامعه است؛ تخصیص منابع صرفاً بر مبنای قیمت‌های نسبی صورت می‌گیرد و تحت تاثیر ساخت قدرت

قرار ندارد. تنها تحلیل‌های اثباتی متعارف بازارگرا که به قیمت‌های نسبی می‌پردازند توان شناخت صحیح اقتصادی را دارند؛ منتقدان نظام بازار آزاد،

اقتصاددان حرفه‌ای نیستند و بنابراین نقدشان نیز اعتباری ندارد.

از نظر روش نگارش مطلب، ابتدا هر فرضیه معرفی و سپس نقد نظری وارد بر آن به اختصار بیان و در ادامه، هر بحثی مستند به تجربه‌ی تاریخی شده است. برای حفظ پیوستگی و یکدستی متن هر جا که لازم بوده نکات تکمیلی در پی‌نوشت‌ها آمده است؛ برخی از این نکات طولانی است که به‌عمد و در جهت روشننگری بیشتر آمده است.

مقدمه

ساده‌سازی واقعیت اجتماعی و توجه به ویژگی‌های اساسی و مهم پدیده‌ها شرط لازم برای خلق نظریه‌هایی است که غایت و هدفشان تبیین روابط میان پدیده‌هاست. اما، ساده‌سازی غیر متعارف که همراه با تقلیل‌دادن عوامل مختلف موثر در شکل‌گیری پدیده‌ها به یک علت است، به جای تبیین واقعیت به تحریف آن می‌انجامد. چنین خطایی در برهه‌های زمانی مختلف، چه در میان مدافعان نظام بازار آزاد و چه در میان برخی از منتقدان آن، وجود داشته و دارد. در تاریخ معاصر ایران، بوده‌اند روشنفکران و اندیشمندی که با اعتقاد به نظریه‌ی وابستگی، منشا هر گونه تغییر و تحول اقتصادی و توسعه‌ای را نه در درون که در برون جست‌وجو کرده‌اند. گویی تقدیر و سرنوشت کشورهای «عقب‌نگهداشته‌شده» به‌تمامی به دست کشورهای مرکز (متروپل) تعیین می‌شود. تردیدی نیست که رابطه‌ی «مرکز-پیرامون» بخشی از علل عقب‌ماندگی چنین کشورهایی را می‌تواند توضیح دهد اما تقلیل همه‌ی علل به چنین علتی به تبیین نادرستی می‌انجامد که پیامد آن غفلت از عوامل درونی است. همچنین پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال 1989، بودند روشنفکران و نیروهایی که با تطبیق نعل‌به‌نعل وقایع و تحولات اجتماعی و اقتصادی با مراحل تاریخی مارکس و تأکید صرف بر عوامل اقتصادی، در پی تبیین‌های راسخی گرایانه (ارتدوکسی) مارکسیستی از علل تحولات سیاسی و اجتماعی بودند.

در برابر، چنین ساده‌سازی‌های چپ‌روانه، امروزه شاهد ساده‌سازی‌های راست‌روانه هستیم. برخی از مدافعان نظم بازار آزاد، ریشه‌ی تمام بدبختی‌ها و سرشکستگی‌ها را در اشاعه‌ی اندیشه‌ی عدالت‌خواهی جست‌وجو می‌کنند و آن را مانع اصلی تحولات دموکراتیک و توسعه‌ای ایران می‌دانند⁽¹⁾.

این اقتصاددانان، با این اعتقاد که نظام بازار آزاد بدون کنترل اجتماعی، هم پیش شرط آزادی و دموکراسی است و هم پیش شرط کارایی اقتصادی و هم سازگار با عدالت اجتماعی، با هر گونه مداخله‌گرایی مخالف هستند و آن را به لحاظ سیاسی تهدیدی برای حقوق طبیعی افراد و به لحاظ اقتصادی تهدیدی برای استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب جامعه تلقی می‌کنند. این مطلب سعی می‌کند فرضیه‌های اساسی این رویکرد را بررسی، نقد و با استناد به تجربه‌ی تاریخی خطاهای ساده‌سازانه‌ی آن را روشن کند.

فرضیه‌ی اول: بازار آزاد - دموکراسی و آزادی.

ساده‌سازی راستروانه تمایل دارد که فرضیه‌ی بازار آزاد - دموکراسی را درست قبول کند و بنابراین ناتوانی جامعه‌ای چون ایران در نیل به نظامی دموکراتیک و توسعه‌یافته را در دخالت‌های دولت در اقتصاد جست‌وجو می‌کند. این فرضیه در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی لیبرال دموکراسی بر این باور است:

1) فرد تقدم هستی‌شناختی بر جمع یا جامعه دارد و به این اعتبار از تعرض به حقوق فرد به بهانه‌ی منافع جمع باید پرهیز شود؛

2) حقوق فرد شامل آزادی‌های شخصی و مدنی به علاوه‌ی حق مالکیت است و

3) وظیفه‌ی دولت حفاظت از این حقوق طبیعی است. دولتی که بر این مبنا شکل می‌گیرد دولتی است با اختیارات و کارکردهای محدود که در برابر دولت توتالیتر یا مطلقه قرار می‌گیرد. چنین دولتی که «دولت حداقل» نامیده می‌شود تنها در زمینه‌هایی می‌تواند دخالت کند و فعال باشد که حقوق طبیعی را بیشتر تامین می‌کند: تامین امنیت داخلی و دفاع از تمامیت ارضی در برابر دشمن خارجی؛ در عین حال، چنین دولتی می‌تواند تنها در حوزه‌هایی که بخش خصوصی تمایلی به مشارکت در آن ندارد، حضور پیدا کند. اگر دولتی فراتر از این فعال باشد به «دولت حداکثر» تبدیل می‌شود که کارکرد آن از تامین شرایط مطلوب برای حفاظت و صیانت از حقوق طبیعی افراد به دخالتی که هم آزادی فردی را محدود می‌کند و هم آثار اقتصادی منفی در بر دارد. بنابراین، دولت حداقل یا بازار آزاد بدون کنترل اجتماعی شرط لازم برای آزادی فردی و تامین حقوق شهروندی محسوب می‌شود. چنانچه، چنین دولتی همراه با مشارکت لایه‌های مختلف ساخت اجتماعی از طریق سازوکاری چون انتخابات آزاد باشد دموکراتیک نیز محسوب می‌شود؛ در غیر این صورت، اگر قدرت سیاسی در دست افراد محدودی (الیگارش) باشد دولتی لیبرال اما غیر دموکرات است.

تقد

ساده‌سازی راستروانه تمایل دارد که تنها گزینه‌ی دولت حداقل (بازار آزاد) - دموکراسی را ببیند حال آنکه در دنیای واقع امکان وقوع سه گزینه‌ی دیگر نیز وجود دارد: دولت حداقل - غیر دموکرات، دولت حداکثر - دموکرات، و دولت حداکثر - غیر دموکرات. (2)

نادیده گرفتن امکان تحقق گزینه‌ی دولت غیر حداقل - دموکرات به این دلیل است که این رویکرد مجموعه عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک را تنها به وجود حقوق مالکیت خصوصی نامحدود (به این معنا که دولت حق مداخله در کسب‌وکار افراد به منظور بازتوزیع درآمد از طریق نظام مالیاتی پیشرفته را ندارد) و آزادی را به «آزادی منفی» تقلیل می‌دهد. حقوق مالکیت شرط لازم برای شکل‌گیری نظام بازار آزاد و تامین حقوق

طبیعی افراد است و بازار آزاد نیز یکی از پیش شرط‌های تاسیس نظام اقتصادی کار است. با وجود این، از آنجا که حقوق مالکیت نامحدوده، همراه با نابرابری بالا در توزیع ثروت و درآمد است امکان دسترسی کم و بیش برابر همگانی به منابع قدرت سیاسی فراهم نمی‌شود. در نتیجه، در چنین شرایطی لیبرالیسم در تضاد با دموکراسی قرار می‌گیرد⁽³⁾.

در جایی که بخش قابل توجهی از مردم ناتوان از تامین حداقل نیازهای اساسی خود هستند و دغدغه‌ی نان شب و معیشت را دارند، نبود موانع بیرونی محدودکننده‌ی قدرت اختیار و آزادی چه اهمیتی می‌تواند برای آنانی داشته باشد که حتی قدرت نفس کشیدن را ندارند. آزادی عمل در پی‌گیری دغدغه‌ها زمانی اهمیت دارد که موثر باشد. صرف وجود تقاضا برای کالایی به معنای خرید واقعی نیست، چیزی است در حد تمایل و آرزو. تقاضای واقعی همراه با قدرت خرید است. آزادی واقعی نیز همراه با برخورداری از حداقلی از توان اقتصادی است؛ همراه با حداقلی از برابری در دسترسی واقعی به منابع قدرت است. در غیر این صورت، آزادی موجود تنها آزادی صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی و نظام فکری یا ایدئولوژی مروج آن نیز تنها پوششی برای وارونه سازی واقعیت اجتماعی است.

در همین جا باید تاکید کرد و دوباره و چند باره تاکید کرد که این سخن به معنای طرد آزادی و دموکراسی‌خواهی به بهانه‌ی عدالت اجتماعی نیست. به این معناست که آزادی و دموکراسی تنها زمانی به صورت عمیق امکان تحقق دارد که همراه با حداقلی از برابری در دسترسی به منابع قدرت اقتصادی و سیاسی باشد. بنابراین، از این منظر به جای «آزادی منفی» بر «آزادی مثبت» تاکید می‌شود⁽⁴⁾.

در عین حال به معنای نادیده گرفتن مزیت‌های تقسیم کار مبتنی بر سازوکار بازار نیز نیست. سخن بر سر کنترل نهاد بازار آزاد و اجتماعی کردن آن است. ارایه‌ی کالاهای عمومی و شبه‌عمومی از قبیل بهداشت و درمان و آموزش نوعی سیاست بازتوزیعی و مداخله‌گرایانه است که هم بر بهره‌وری عوامل تولید و در نتیجه رشد اقتصادی تاثیر مثبت دارد و هم قابلیت‌های افراد برای مشارکت اجتماعی و سیاسی را بیشتر می‌کند⁽⁵⁾.

بنابراین، از این منظر مداخله دولت در بازتوزیع درآمد از طریق نظام مالیاتی پیشرفته شرط لازم برای دسترسی حداقلی همه‌ی افراد جامعه به منابع قدرت اقتصادی و سیاسی و در نهایت آزادی و دموکراسی است.

تجربه‌ی تاریخی

در تجربه‌ی تاریخی مصادیقی وجود دارد که از یک سو دال بر امکان‌پذیری وجود دولت غیر حداقل - دموکرات و از سوی دیگر دال بر امکان‌پذیری وجود دولت لیبرال - غیر دموکرات است. هند دوران جواهر لعل نهرو و ایندیرا گاندی به رغم پی‌گیری رویکرد دولت حداکثر در عرصه اقتصاد،

تجربه‌ی یکی از بزرگ‌ترین دموکراسی‌های جهان و تحولات توسعه‌ای قابل توجه را ارائه کرده است؛ هنوز که هنوز است به رغم آزادسازی‌های انجام شده از ابتدای دهه‌ی 1980 به این سو، جریان‌های عدالت‌گرای معتقد به بازتوزیع در آمد و ثروت نقش مهمی در فرایند تصمیم‌گیری‌های این کشور دارند. تجربه‌ی هند خط بطلانی بر فرضیه‌ی «بازار آزاد- دموکراسی» می‌کشد و نشان می‌دهد که دموکراسی مستلزم وجود شرایطی فراتر از نهاد بازار است؛ شرایطی مانند وجود رهبرانی چون گاندی که با درک عمیق از حقوق شهروندی و مسولیت‌پذیری تاریخی و همین‌طور اولویت دادن منافع ملی بر منافع حزبی یا دینی به شکل‌گیری آن کمک کرده‌اند⁽⁶⁾.

همین تجربه در مورد کشورهای اسکاندیناوری به ویژه سوئد نیز وجود دارد؛ کشورهایی که اقتصادهایشان در چارچوب دولت‌های رفاه قوی شکل گرفته بدون آنکه آزادی با محدودیتی مواجه شود. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که اگر دولت‌ها برآیند تمایلات سیاسی گوناگون باشند، دخالت اقتصادی توسعه‌گرایانه‌ی آنها نمی‌تواند به تضعیف حقوق طبیعی فردی و قواعد بازی دموکراتیک بینجامد.

تجربه‌ی اروپا به طور کلی نشان می‌دهد که گذار از دولت‌های مطلقه به دولت‌های لیبرال تحت تاثیر عوامل مختلفی بوده است. رقابت سیاسی دولت-ملت‌های تازه‌تاسیس، نیاز دولت به نیروی انسانی و منابع مالی برای تدارکات جنگی، و همین‌طور ضرورت ائتلاف با طبقه‌ی نوظهور سرمایه‌دار در برابر اشراف و زمین‌داران و رنسانس از جمله عواملی است که دولت‌های مطلقه را وادار به نرمش و ارائه امتیاز از جمله پذیرش تدریجی حقوق شهروندی کرده است.⁽⁷⁾

در سوی دیگر واقعیت تاریخی پیش رو، تجربه‌ی شیلی پینوشه قرار دارد که به رغم پی‌گیری اقتصاد بازار آزاد مورد تایید میلتون فریدمن، یکی از دیکتاتورهای بدنام تاریخ معاصر را در دهه 1970 به نام خود ثبت کرده است و مصداق برجسته‌ای از دولت لیبرال توتالیتر محسوب می‌شود.⁽⁸⁾

پی‌نوشت‌ها:

1. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

مسعود نیلی و دیگران، اقتصاد و عدالت اجتماعی، نشر نی، 1386؛ و همین‌طور: گفت‌وگوهای موسی غنی‌نژاد ("روشنفکران از اقتصاد چیزی نمی‌دانند"، روزنامه سرمایه، 8 اردیبهشت 1387) و محمد طبیبیان ("درک معیوب روشنفکران از مفهوم آزادی"، روزنامه سرمایه، 18 اردیبهشت 1387)؛ و همین‌طور: موسی غنی‌نژاد، محمد طبیبیان و حسن عباسی، آزادیخواهی نافرجام، نشر گام نو، 138

2. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

3. همین نابرابری چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، به گفته ی دانه یکی از علل مهم به زیر سوال رفتن اخلاق دموکراسی مبتنی بر سرمایه داری بازار گراست: "بیشتر منابعی که هم اکنون بر شمردهم همه جا به شکلی بسیار نابرابر توزیع شده اند. گرچه سرمایه داری بازار تنها علت آن نیست، ولی در توزیع نابرابر بسیاری منابع کلیدی از قبیل ثروت، درآمد، شان، حیثیت، اطلاعات، سازمان، آموزش، معرفت... نقش مهمی ایفا می کند. به علت وجود نابرابری در منابع سیاسی، برخی شهروندان می توانند به مراتب بیش از بقیه بر تصمیم گیری ها، سیاستگذاری ها، و اعمال حکومت تاثیر گذارن باشند. متأسفانه، این قبیل نقائص جزئی هم نیستند. در نتیجه، شهروندان از لحاظ سیاسی با هم برابر نیستند- اصلاً برابر نیستند- و بنابراین بنیان اخلاق دموکراسی، یعنی برابری سیاسی شهروندان، جدا تقض شده است (منبع پیشین: رابرت دانه، درباری دموکراسی، ترجمه حسن فشارکی، نشر شیرازه، 1378، صص 222-232)

4. "آزادی منفی / آزادی سلبی / آزادی از"، به معنای وجود حق انتخاب و نبود موانع برای پی گیری انتخاب فردی است. از منظر رویکرد آزادی منفی، هر گونه مداخله دولت در اقتصاد از قبیل اعمال تعرفه ها و یارانه ها، سیاست صنعتی و غیره حدود آزادی کارگزاران اقتصادی را کم می کند؛ به همین دلیل این رویکرد خواستار دولت حداقل است. در مقابل، "آزادی مثبت / آزادی ایجابی / آزادی برای" به معنای وجود محیط و امکانات مناسب اجتماعی برای عملی کردن وعینت بخشیدن به انتخاب های موجود است. از منظر این رویکرد، تامین حداقل نیازهای اساسی، تعیین حداقل دستمزد، تعیین استانداردهای مختلف، سرمایه گذاری دولت در بخش های آموزش، بهداشت و درمان و زیر ساخت ها به معنای تامین محیط مناسب اجتماعی است که درجه آزادی واقعی و نه اسمی افراد را در نیل به اهدافشان بیشتر می کند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: سون اریک لیدمن، سبکی فکر، سنگینی واقعیت، در باره ی آزادی، ترجمه ی سعید مقدم، 1384؛ آنتونی آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه ی عباس مخبر، نشر مرکز، 1367.

5. برای اطلاع در باره ی رابطه میان سیاست های برابری گرایانه و قابلیت افراد برای مشارکت بیشتر در فرایند تصمیم گیری های اقتصادی و سیاسی رجوع کنید به:

آمارتیا سن، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دستان، 1379. (از این کتاب ترجمه های دیگری با قلم حسین راغفر (نشر کویر، 1381)، و محمد سعید نوری نایینی (نشر نی، 1383) وجود داد). سن در آثار خود از جمله این کتاب دلایل نظری گذار از رویکرد آزادی منفی و نگاه مطلوبیت گرایانه به رفاه را ارایه می کند و استدلال می کند که معیار ارزیابی صحیح برای رفاه افراد نه مطلوبیت مرتبط با درآمد فردی بلکه

"قابلیت" افراد است. قابلیت تعیین کننده بردار کردارها یا آن چیزهایی است که افراد تمایل دارند به آنها در عمل دسترسی پیدا کنند. از آنجا که قابلیت ها تابعی از نه تنها شرایط فردی افراد بلکه شرایط محیطی و امکانات اجتماعی نیز است، دولت ناچار از مداخله و تامین محیط عمومی مطلوب برای همه افراد جامعه است. مطالعات جدید کمی انجام شده در چارچوب رویکرد "رشد درونزا" نیز این موضوع را تایید می کند: برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: ویلی برگستروم، دولت و رشد، ترجمه علی حیاتی، سازمان برنامه و بودجه (سابق)، 1378

6. در همین مورد، دال معتقد است:

"گرچه حیات سیاسی هندوستان بسیار متلاطم و غالباً خشن است، ولی باز هم نهادهای اصلی دموکراتیک، با وجود تمام نقائص شان، به هستی و عمل ادامه می دهند. این مشاهده تمام انتظارات منطقی را در هم ریخته است. چگونه می توانیم آن را توجیه نمائیم؟!... بنیانگذاران هندوستان مدرن که آن کشور را به سوی استقلال رهبری نمودند و به شکل گیری قانون اساسی و نهادهای سیاسی آن کمک کردند همگی پایبند به اعتقادات دموکراتیک بودند. جنبش های سیاسی که آنان رهبری نمودند قویا مدافع انگاره ها و نهادهای دموکراتیک بودند. می توان گفت که دموکراسی ایدئولوژی ملی هندوستان است. هیچ ایدئولوژی دیگری وجود ندارد. با وجودی که حس ملیت در هندوستان ضعیف است، ولی این حس چنان با انگاره ها و باورهای دموکراتیک عجین شده که هندیان مدافع نظام های غیر دموکراتیک در اقلیت کامل قرار دارند." (منبع پیشین: رابرت دال، در باره ی دموکراسی، ص 202-203)

7. برای اطلاع از شرح مختصری از علل متعدد گذار از دولت مطلقه به دولت دموکرات (حداقل یا حداکثر) در اروپا رجوع کنید به: دیوید هلد، شکل گیری دولت مدرن، ترجمه ی عباس مخبر، نشر آگه، 1386؛ برای اطلاع از شرح تفصیلی همین موضوع رجوع کنید به: دیدی لندز، ثروت و فقر ملل، چرا بعضی ها چنان ثروتمندند و بعضی ها چنین فقیرند؟، ترجمه ی ناصر موفقیان، نشر گام نو و موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی، 1384

8. به گفته گریفین:

"دولت جدید پینوشه تصمیم به انجام چهار کار را گرفت:

(1) کنترل تورم که در اولویت قرار داشت؛

(2) به کار گرفتن سیاستهای پولی برای تثبیت اقتصادی؛

(3) برنامه ی تثبیت اقتصادی که صرفاً مرحله ی اول از استراتژی درازمدت توسعه بر اساسی اصول اقتصاد پولی بود؛ و

4) سرکوب هرگونه مخالفت با اصلاحات اقتصاد پولی با اعمال کامل زور. احزاب سیاسی غیر قانونی اعلام شدند و اتحادیه های کارگی سرکوب گردیدند. رهبران مخالف و روشنفکران مخالف یا کشته شدند یا شکنجه، گریختند یا مرعوب و ساکت شدند. در شیلی از موانع بازدارنده و عوامل تعادل که در کشورهای دموکراتیک مانع کامل دولتها هستند و موجب سازش در سیاست ها می شوند خبری نبود و بنابراین، آزمایش اقتصاد پولی در این کشور نابترین نمونه از اجرای این استراتژی است"

(کیت گریفین، راهبردهای توسعه ی اقتصادی، ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی، نشر نی، 1375، صص 87-88)

ادامه دارد

رفقا، دوستان عزیزانرنامی **وطندار** ! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکی سایت بفرستید

admin@vatandar.at



مدیر مسوول : دیپلوم انجنیر عمر محسن زاده

صاحب امتیاز : انجنیر نجیب یوسفی

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد

برگشت به صفحه نخست

<http://www.vatandar.at/>